

- جستارگشایی (وحدت نا فرجام کثرت ها)

جستارگشایی

(فصلنامه ۲۰)

صادق امانی، عضو جمعیت مؤتلفه اسلامی که متهم به قتل منصور نخست وزیر بود در دادگاه نظامی گفت: «ما با بررسی اوضاع به این نتیجه رسیدیم که پاسخ به این «مسأله» از لوله تفنگ می‌تواند خارج شود».

بعد از سقوط دولت دکتر محمد مصدق در مرداد ۱۳۳۲ و بازگشت پفرمندان شاه با تلگرام دعوت آیت‌الله العظمی بروجردی به عنوان مرجعیّت عامّه جهان تشیّع خطاب به پادشاه تنها کشور شیعه جهان، کشتیبان این مملکت را سیاستی دیگر آمد. آن شاه جوان دموکرات نرم‌خو که حداقل دخالت را در امور اجرائی می‌کرد، به سلطانی نیمه‌مستبد بدل شد که با توجه به تجربه ناگوار و خطیر سپردن زمام امور به دست تکنوکرات‌های فرنگ‌دیده و شازده‌های قجر، دیگر تصمیم گرفته بود بیگدار به آب نزدند و سررشته کارها را خود به دست‌گیرد و مخالفان و معاندان را به کف نه‌چندان باکفایت سازمان تازه تأسیس اطلاعات و امنیت کشور (ساواک) کنترل یا سرکوب نماید.

شاید مهم‌ترین پیامد ناخواسته دو دوره نخست‌وزیری زنده‌یاد محمد مصدق، تحریک ازدهای خفته استبداد در کویر برهوت ایران بوده‌باشد. به دیگر سخن آنچه در فردای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ خورشیدی تا قریب به سه‌دهه بعد به محاق خاموشی و فراموشی رفت، امر ضروری و ضرورت فوری «توسعه سیاسی» در این کشور خسته ولی رسته از دخالت‌های بیگانگان بود. در سرزمینی که نه حزب و جریان سیاسی مستقل از حکومت مجال ابراز وجود بیابد و نه چهره‌های مرجع سیاسی، اجتماعی فرصت عرض‌اندام داشته‌باشند، نخستین گیاه سخت‌جانی که جوانه می‌زند «خشونت» خواهد بود و بس. همچنان‌که در آستانه دهه چهل شمسی، مرحوم مهندس مهدی بازرگان در دادگاه نظامی هشدار داده بود که: «ما آخرین گروهی هستیم که با زبان قانون با شما سخن می‌گوییم». پیش‌بینی دوران‌دیشانه آن سیاست‌ورز اندیشمند محقق شد و درست یا غلط، خوب یا بد، از همین دوره بود که گروه‌های کوچک و بزرگ سیاسی مخالف رژیم، در نبود نهادهای مدنی و مجاری گفتگو با مرکز قدرت،

به آخرین راه باقیمانده یا به تعبیر خودشان تنها راه پیشرو دست یازیدند؛ مبارزه مسلحانه، که «أَخْرَجُوا الدِّينَ وَالْكَأَمِيَّ!»
پیدایی گروه‌های چریکی و مبارزه مسلحانه آنها با نظام برآمده از
ویرانی حکومت ملی، زمینه‌های گونه‌گونی داشت؛ وقایع تلخ ۲۸ مرداد
۱۳۳۲، تلاشی نیروهای اپوزیسیون رسمی، ناکامی جبهه ملی دوم پس از
همه پرس‌رسی بهمن ۱۳۴۱ و از بین رفتن امکانات قانونی و سرخوردگی از
فعالیت‌های علنی و عمومی و سرکوب بسیار بیرحمانه و خشن قیام ۱۵
خرداد ۱۳۴۲ مهر تأییدی بود بر این ایده نه‌چندان موجّه که تداوم
مبارزه با سلطنت، با سازوکارهای معمول و از طرق قانونی، ناممکن
است. از نیمه دوم سال ۱۳۴۲، پس از سرکوب آخرین مقاومت نیروهای
ملی و مذهبی مخالف رژیم، جناح رادیکال دانشجویان دانشگاه تهران
که زیر فشار روزافزون رژیم قرار گرفته بودند، به چاره‌جویی
پرداختند؛ گروهی که افراطی‌تر و متأثر از پیروزی انقلابیون الجزایر
و کوبا بودند درصدد آشنایی و توشه‌گیری از تجارب رهبران جنگ‌های
چریکی برآمدند؛ ازجمله نویسنده-چریک‌هایی همچون فرانتس فانون، که
بر این باور بود که برای احقاق ارزش‌های انسانی می‌توان به شدت عمل
نیز دست زد.

درگیری رژیم در آن دوره با طیف سیاسی روحانیت و عناصر مذهبی،
تأثیر شایانی در تشویق جوانان به مبارزه علیه دستگاه داشت. مهندس
مهدی بازرگان که سعی در توجیه مفاهیم اسلامی به روش‌های علمی داشت،
همچنین روحانیت مبارز که به استخراج مفاهیم سیاسی - انقلابی از
قرآن و نهج البلاغه و متون مذهبی دیگر پرداخته بود و بالاخره دکتر
علی شریعتی که فلسفه سیاسی او نیز ملغمه‌ای از سنت‌های اسلامی و
افکار انقلابی بود، نقش اساسی در توجیه فرهنگ اسلامی و تفهیم
مقاومت، تا مرز «شهادت» در برابر ظالم و ستمگر، ایفا کردند.
این‌چنین بود که در اواخر سال ۱۳۴۳ افراد و گروه‌های مخالف رژیم،
با دیدگاه‌های متنوع و حتی بدون اطلاع از یکدیگر، به یک نتیجه
مشابه رسیده بودند؛ مبارزه مسلحانه!

گروه پرویز نیکخواه، که در فروردین ۱۳۴۴ اقدام به سوء قصد
نافرجام علیه جان محمد رضا شاه کرد، وابسته به سازمان انقلابی
طرفدار چین، منشعب از حزب توده در اروپا بود و ارتباطی با
انجمن‌های اسلامی یا نهضت آزادی نداشت. «حزب ملل اسلامی» متشکل از
جوانان پرشور و شوروی بود که با هیچ یک از گروه‌های سیاسی پیوندی
نداشت. «جاما» (جمعیت آزادی مردم ایران) از بقایای حزب مردم
ایران و جبهه ملی، مخفیانه، و بدون ارتباط با دیگر گروه‌های سیاسی
فعالیت می‌کرد. همه اینها اما، به یک راه حل رسیده بودند. اوضاع
به گونه‌ای بود که هر کس به مسائل ایران می‌اندیشید و درصدد چاره

جویی بر می‌آمد، ناگزیر به این نتیجه می‌رسید که: مبارزه باید در سه بعد: سیاسی، ایدئولوژیک و نبرد مسلحانه دنبال شود. مجاهد، ارگان نهضت آزادی ایران در اروپا و آمریکا درباره ضرورت نبرد مسلحانه نوشت: «کشتار سال ۱۳۴۲ نقطه عطف تاریخ ایران است، پیش از این حادثه، کوشش اپوزیسیون در مبارزه علیه رژیم منحصر بود به اعتراض‌های خیابانی، اعتصاب کارگران و فعالیت‌های زیر زمینی. قتل عام سال ۱۳۴۲ ورشکستگی و بی‌تاثیری این روش را به اثبات رسانید. از آن پس، مبارزان ایدئولوژی خود را به یکسو نهادند و این سؤال را بین خود مطرح کردند، چه باید کرد؟ پاسخ روشن بود: نبرد مسلحانه!»

محمد رضا شاه، پس از اعلام انقلاب سفید و سرکوب اپوزیسیون و همه مقاومت‌های مردمی، احساس ایمنی می‌کرد، اما این احساس کاذب بود. ترور حسنعلی منصور، نخست‌وزیر، در بهمن ۱۳۴۳ و تیراندازی دو ماه بعد (فروردین ۱۳۴۴) به شاه، آن هم از طرف یکی از افراد گارد جاویدان، اخطار آغاز مبارزه مسلحانه علیه رژیم بود.

سازمان‌های مسلح و چریکی را با توجه به سوابق سیاسی، ترکیب سازمانی و تاریخ شروع فعالیت آنها

به پنج گروه می‌توان تقسیم کرد:

۱) سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران

۲) سازمان مجاهدین خلق ایران

۳) سازمان مجاهدین مارکسیست (منشعب از مجاهدین خلق)

۴) گروه‌های کوچک اسلامی که عبارت بودند از: ابوذری (تأسیس در نهاوند)، گروه شیعیان راستین (در همدان)، گروه الله اکبر (در اصفهان)، گروه الفجر (در زندان قصر)، گروه صف، گروه منصورون، گروه مهدویون، گروه موحدین

۵) گروه‌های کوچک مارکسیست همچون: سازمان آزادیبخش خلق‌های ایران، گروه لرستان، سازمان آرمان خلق

همچنین گروه‌های کوچک دیگری که طرفدار مبارزه مسلحانه بودند از قبیل: طوفان، سازمان انقلابی حزب توده، حزب دموکرات کردستان، سازمان چپ جدیدی به نام گروه اتحاد کمونیست‌ها.

در فاصله بین واقعه سیاهکل و مهرماه ۱۳۵۷ تعداد قابل توجهی از اعضای این گروه‌ها، یا در برخوردهای مسلحانه کشته شدند، یا در دادگاه نظامی محکوم به زندان‌های طویل‌المدت یا اعدام شدند، عده‌ای در اثر شکنجه جان باختند و برخی نیز پیش از دستگیری و اسارت خودکشی کردند. زنه‌تن نیز که دوران محکومیت زندان را طی می‌کردند، در تپه‌های اوین تیرباران شدند.

همچنان‌که ذکرش رفت، ایده جوانان تندرو به مبارزه مسلحانه، از

اواخر سال ۱۳۴۲ شکل گرفت؛ هرچند نخستین رویارویی مسلحانه، بین چریک‌های مسلح گروه جنگل و نیروهای انتظامی در بهمن ۱۳۴۹ در «سیاهکل» اتفاق افتاد. در اواسط مهر ۱۳۴۳ بود که دادستان نظامی، از کشف حزب ملل اسلامی خبر داد. در اعلامیه دادستانی آمده بود: «گردانندگان حزب ظاهراً هدف کلی جمعیت را تشکیل دولت واحد اسلامی نشان داده‌اند ولی مقصود واقعی آنان ایجاد اغتشاش و آشوبگری و خونریزی از طریق قیام مسلحانه بوده‌است. حزب مزبور مبادرت به تهیه اسلحه از کشورهای خارج نموده و دارای ۵۵ عضو بوده که برای ۸ نفر تقاضای اعدام و برای بقیه تقاضای مجازات حبس از سه سال تا حبس ابد شده‌است».

پدیده نوظهور چریک‌های جان‌برکف و عملیات مسلحانه و تروریستی آنها، نه تنها محمدرضا شاه و رژیم او را تکان می‌دهد، بلکه دولت ایالات متحده را به خاطر ترور آمریکایی‌ها در ایران، نگران می‌سازد. جان استمپل، معاون بخش سیاسی سفارت آمریکا در گزارش سرّی به واشنگتن در توصیف سازمان چریک‌ها و خطری که از جانب آنها متوجه شاه و آمریکا می‌باشد، چنین نوشته‌بوده‌است:

«گروه‌های تروریستی، به خاطر قتل شش تن آمریکایی و تعداد زیادی از ایرانی‌ها، در پنج یا شش سال گذشته، از حمایت بسیاری برخوردار شده‌اند. در چهار سال گذشته جنبش تروریستی ایران به صورت دو سازمان مهم، یعنی مجاهدین خلق و سازمان چریک‌های فدایی خلق ظاهر شد و احتمالاً از منابع خارجی همچون لیبی، کمک‌های شایان توجهی دریافت می‌دارند (ولی تا آنجا که می‌دانیم شوروی به آنها کمک نمی‌کند) هر دو سازمان مزبور زاییده فعالیت‌های تروریستی مخالفان می‌باشند... مجاهدین به صورت مرکز مخالفت مسلحانه محافظه‌کار و مذهبی با شاه درآمده و خود را منتسب به جناح مذهبی جبهه ملی قدیمی می‌دانند... و خطری بسیار جدّی علیه آمریکایی‌ها به حساب می‌آیند...».

مطالعه ژرف و روشمند وضعیت جریان‌های فکری - سیاسی مهم کشور در آستانه انقلاب، به‌ویژه جریان‌ها یا گروه‌هایی که یا از همان آغاز و یا بعدها مشی مبارزه مسلحانه را در دستور کار خود قرار دادند، می‌تواند به تبیین مفیدتر و مناسب‌تری از علل و عوامل تحولات سیاسی اجتماعی اقتصادی و فرهنگی کشور بعد از انقلاب، کمک شایانی نماید. به دیگر سخن، شناخت این جریان‌ها به عنوان کارگزاران تاریخی تحولات در ایران قرن اخیر، می‌تواند اهداف و جهت‌گیریهای مختلف و چالش‌های نظری بعد از انقلاب را به شکل دقیق‌تر و معنادارتری ترسیم نماید؛ چراکه پرداختن به ریشه‌های یک رویکرد و پیگیری سیر تحول و تطور آن در گذر زمان، بهترین روش برای فهم وضعیت حال حاضر آن می‌باشد. در پرونده‌ای که پیش روی شماست، کوشیده‌ایم به معرفی برخی از

گروه‌هایی پردازیم که شیوه نظامی و مسلحانه، یا به تعبیر عوامل رژیم، اقدامات تروریستی و خرابکارانه را برای مبارزه با نظام پادشاهی پهلوی، اختیار کرده بودند؛ از جمله گروه ابوزر و گروه‌هایی که در نهایت منجر به تأسیس سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، شد. سعی ما در این پرونده بر آن بوده است که با تمسک به شیوه‌های تاریخ‌نگاری شفاهی، روایتی مستند از پدیده مبارزه چریکی با رژیم پیشین به دست داده، تحلیل‌های روشمندی برپایه آن مستندات ارائه نماییم؛ چراکه بر این باوریم، تب‌بالای جنبش مسلحانه و مبارزه قهرآمیز در ده سال قبل از انقلاب ۵۷ و سال‌های واپسین سلسله پهلوی، به‌ویژه در دوران اوج آن تحركات خشن در ابتدای دهه پنجاه خورشیدی، معلول عوامل پیدا و پنهانی بوده است که نیازمند نگاهی همه‌جانبه و به‌دور از حبّ و بغض‌های معمول در کار تاریخ‌نویسی دستوری و ایدئولوژیک و حکومتی است. طُرفه این‌که نمایندگان همان رویکردها که حاملان نگاه آرمان‌گرایانه با هدف برپایی مدینه فاضله اسلامی با چاشنی تند ایدئولوژی‌های رادیکال و مطلق‌گرا بودند، پس از استقرار نظام جمهوری اسلامی ایران نیز باعث و بانی صف‌بندی‌های سیاسی، ایدئولوژیکی شدند که در چهار دهه اخیر بسیاری از سرمایه‌های مادی و معنوی کشور و نظام را معطوف و مصروف خود ساخته و نزاع‌های بی‌حاصل و بلکه مخرب‌بی را پدید آورده‌اند که معلوم نیست به این زودی‌ها، دولت-ملت ایران از پیامدهای خواسته و ناخواسته آنها خلاصی یابد. آن نگاه منجی‌باورانه، آخرالزمانی و خودابرمرد پنداری که در میان مبارزان آن دوره وجود داشت، تا جایی‌که مدعی بودند که قادر به حلّ همه مشکلاتِ نه تنها ایران بلکه کل جامعه بشریت هستند، در آن بازه زمانی منجمد نشده است بلکه در یک سیر فرگشتی و تکاملی، تطوراتی نه چندان سازنده به خود دیده و به امروز ایران منتقل شده است. کشاندن تضادها و تعارضات دوران مبارزه و زندان به درون جامعه و مردم هیجان‌زده بعد از انقلاب که باعث شد عقلانیت و عقلا با انگ غیرانقلابی و سازشکار به حاشیه رانده‌شده، یا هم‌رنگ جماعت شوند، کمترین نتیجه انتقال آن تفکرات به زمان حاضر می‌باشد.

شکی نیست که ممکن است چریک‌های آن عصر، که با برخی از ایشان در این پرونده به گفتگو نشسته‌ایم، امروزه از گذشته خویش و اعمالی که در ضدیت به رژیم پهلوی انجام داده بودند اظهار پشیمانی نمایند و بهانه جوانی و نادانی را عذر تقصیر خویش آورند؛ اما نباید از نظر دور داشت که یک اندیشه، هرچند پلید و فاسد و هرچقدر ناروا و ناکارآمد، به‌طور کامل راه نیستی و نابودی نمی‌پیماید، بلکه تحت قانون طبیعت به اطوار دیگری درآمده به حیات خود ادامه می‌دهد.

برای نمونه در این پرونده خواهیم دید که

سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، خیلی زود به ضد آن چیزی که به خاطرش تشکیل شده بود تبدیل شد و تزی بود که عملاً آنتی ترانقلاب نطفه اش در آن بسته شد و به سرعت برکشید؛ یعنی به جای این که انقلاب سرفرزدان خود را بخورد، این بار این فرزندان بودند که سر انقلاب را خوردند. تأمل در سرشت و سرنوشت این گروه ها و تدقیق در کارنامه آنان، توشه ای است رایگان که در اختیار نسل نوین جوانان تحول خواه امروز ایران تا به بهره گیری از تجارب تلخ گذشتگان خود، ضمن وفاداری به آرمان همواره زنده و پویای «کلمه طیّبه» آزادی، طریقه خشونت پرهیزی برای مبارزه با دشمنان زندگی و آزادی اختیار نمایند و محاسبه هزینه-فایده را در هر کُنش سیاسی، اجتماعی مدّ نظر داشته باشند.

امید که این پرونده فصلنامه خاطرات سیاسی در تزریق گوهر خردورزی در رگ های کالبد ملت هب ایران امروز سهمی هرچند ناچیز داشته باشد؛ جامعه ای که شهروندان و زنان و مردان رنج دیده اش، بیش از هر برهه ای در تاریخ این سرزمین کهن، تشنه زندگی کرامت مندانه و بیزار از هر یکسو نگری حکومتی و حکومت تمامیّت خواه می باشند.